دائره امور

فیلمخانه

آستان قدس رضوی

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب: نفایس الفنون — فارسی

مصنف / مؤلف: شمس الدین محمد بن محمود آملی

خطی / چاپی: نسخ ۳۰ سطری

سال چاپ یا تحریر: ۱۰۵۵ — عدد اوراق: ۳۵۰

جزء کتب: ادبیات — شماره:

شماره عمومی: ۵ — شماره قبض:

واقف: میرزا رضا خان نائینی — تاریخ وقف: مرداد ۱۳۱۱

طول: ۲۷ — عرض: ۱۵/۵ سانتیمتر — گنجه:

باسمه سبحانه رب یسّر وتمّم بالخیر

حمد و ثنا و شکر بی منتها حضرت پادشاهی را که افکار اذکیا و انظار عقلا در بیدای عظمت و معرفت کبریاء او از قصور ادراک هردم نداء سبحانک ما عرفناک میدهند و ناطقه اشجار گفتار و ناطقه عبید و احرار پیوسته نوای یا من لا یعرف کیف هو الا هو میزنند شهباز فکرت از پرتو جمال احدیت او در قفس حیرت گرفتار و سیمرغ بصیرت در اوج هوای هویت او سرگشته و بیقرار و کیف لا و هو یقول عز من قایل لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار مصوری که صور بدیع عروسان مرکبات را از معادن و حیوان و نبات بمصاهرت هیولی اولی از حجله امکان در عرصه جهان تمکین داد و از برازخ ظلمانی و هیاکل جسمانی در میدان دوران بدست مشعبد زمان هر لحظه رنگی و نیرنگی نمود چنان نگاشت بر الواح جسم صورت روح که خیره گشت در دیدن او نور الابصار صانعی که از صنوف اجناس نوعی را که اصل او از عوارض بسیط عنصر و فصل او از خواص عالم بالا بود از کمال حکمت بجوهری گویا مقرون کرد اینند تا بنیت جسمانی مخالط بدلات حیوانی شود و بقوت نفسانی مستعد تعرض نفحات ربانی گردد و بواسطه آن سر کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف بظهور رسد خالقی که علامات الوهیت او بر صفحات مکونات کالشمس فی کبد السماء ظاهرست و آیات وحدانیتش بر جبهات مدونات کالنهار اذا تجلی باهر علی قصر الزبرجد شاهدات بان الله لیس له شریک از اختراع اصناف مفارقات و ابداع انواع مقارنات کمال قدرت او درخشان و از استمرار حرکات سیارات و استقرار و ثبات ثابتات با تباین آثار و اضافات و تشابه انوار و اضاآت غایت حکمت او عیان از این رو باشد هیچ برهان تعالی ذاته عن کل نقصان و ذرایر اجرام در حظایر اعدام از فیضان انعام وجود او در ربقه نظم وجود منتظم و سرایر ذرایر در ضمایر و اوهام هر خاص و عام مرتسم جلت عظمته و تقدس وحدة ذاته عن ان یطوره ذو الاطوار هیهات ان یصطاد عنقاء البقاء بلعابهن عناکب الافکار خداوندی که او داند که چونست چه او از هرچه میدانم برونست نه هرگز کبریایش را بدایت نه ملکش را سرانجام و نهایت بدین رایت که عقل او را زبان گفت ثنای حضرت او چون توان گفت تعالی شانه و تبارک اسمه و برهانه مالک الملک ذو الجلال والاکرام و صنوف صلوات نامیات و ضروب تحیات زاکیات نثار روضه مطهره و قبه منور سروری که بمنشور قهر خلافت انی جاعل فی الارض خلیفة بر خاک ابو البشر رقم علم کنت نبیا و آدم بین الماء والطین بر دروازه افلاک و جبهه سماک افراشته فلولاه لم یخلق ولولاه لم یکن مکان ولا کون ولا دهر حادث و از آنجا بر اولاد شریفه عترت برگزیده و صحابه پسندیده او که مصابیح انوار هدایت و مفاتیح ابواب کرامات بودند چنین گوید مقرر این عبارات و محرر این مقالات بنده ضعیف محمد بن محمود الآملی حفه الله باباله

لانقص له

جسمانی در

هیولانی در

که چون از فواضل کرم عمیم الهی و شوامل نعم جسیم نامتناهی این ضعیف را از ایام صبی تا مقام انتهای نشو و نما در اقتناء علوم اعتناء هرچه تمامتر می بود و بقدر وسع و طاقت با کمال فقر و فاقت بر سنن صبرت علی الایام والصبر شیمتی و دارست علما ان بالعلم قیمتی در تحصیل سعی جمیل مینمود و رسوم اکتساب آن بر صحیفه دل و جان نگاشته و چون گوی خود را بدست چوگان حوادث در میدان دوران انداخته میگفت

بهوس راست نیاید بتمنی نشود اندرین راه بسی خون جگر باید خورد

و در عهدی که معانی معالی قاعا صفصفا گشته و مصارف معارف عالیها سافلها مانده و اسباب آداب خاویة علی عروشها شده بود تحمل مشاق و تخطی تلال و هدون اقفار التزام نموده بحکم اطلبوا العلم ولو بالصین بخدمت اکثر فضلاء ایام و علماء اسلام خص الله الماضین منهم بهدایا المغفرة والاکرام والباقین بمزایا الفضل والانعام رسید و بشرف تلمذ و سعادت تحصیل مستسعد شد و از روایح نفایس انفاس و فواتح نفحات مجالس استیناس ایشان در هر قسمی از اقسام بحظی تمام مخصوص گشت و بر معلومات هر فنی و مدرکات هر علمی وقوف یافت و بقدر توفیق براق تحقیق در عرصه تصور و تصدیق هر یک بتاخت و در چند فن با انفراد تالیفی ساخت و تصنیفی پرداخت و در آن مدت با آنکه غبار کدار اعصار و نوایب اعصار در حلق شداید اعسار گرفتار بود و چند را سلسله همت از بالای ایوان دار الملک قناعت در آویخته بموجب

اذا غاص فی بحر التفکر خاطری علی درة من معضلات المطالب حقرت ملوک الارض فی نیل ما اشتهوا ونلت المنی بالکتب لا بالکتایب

مشغول گشته بحکم من اختار العزلة فاعتزل در کنج انزوا بآثار هرچه تمامتر بی تجمل و ترجی مینمود تا ناگاه از کید دهر بحبال تقید اهل و عیال ماسور گشت و از آن حضور مهجور ماند و شب و روز گاه با شکایت روزگار و حکایت رسوم و ادوار افتاد

زلت اخفا ما بدا لی صیانة فکیف بمن فی فاقتی لیس یقنع

و از اختلال حال و تقاعد آمال این ابیات انشاد میکرد

خلیلی هل لی من فنون الفضایل سوا ما الالی من صنوف الفواضل لا عدو و اثواب الحوادث ملبسی و اسما ایدی النایبات حبایلی الی کم ازجی بالتمنی مدایا و کم بین تلبی والامانی حایل الاکرام ای الجهال ارباب ثروة و ایدی بحاجاتی ولست بنایل و لم ادر فی الآفاق غیری بنایق و لم ارق الحرمان مثلی بحایل صعدت مراقیها وایقنت سرها فلم ارها الا کثیر المخایل اذا انا منها فی هواز و سنخ فما الفرق فولا بینها والرذایل لئن نال قوم ثروة من فنائها فانی منها لست احظی بطائل فکم من رسالات رقمت بوشیها ولم انتفع یوما بتلک الرسایل ارانی فی زمان ما کنت ارتجی اواخر عمری ملحقا بالاوایل فوا اسفا من طیب عمر صرفته بجمع المعانی واکتساب المسایل فها انا مسئول لدی کل مشکل ولازلت من اشکال عذری بسائل فیا لیتنی اعطیت ما ارتضیه لم و لم اک مشغوفا بحسن الشمایل

اما این معانی چون از موهمات وساوس شیطانی و مسولات هواجس نفسانی بود باز با خود گفت چون در عقول مقررست که ترقی بدرجه کمال بمجرد تشهی و امانی صورت نبندد با امثال این خیالات از کمال اعراض نشاید نمود

استغفر الله مما جری به القلم

اذا لم یکن للمرء عین صحیحة فلا غرو ان یرتاب والصبح مسفر

گر بی خردان قیمت این سلک ندانند ای عقل خجل نیستم از تو که دانی

و بکلی نفی خواطر کرده متوجه علوم و معانی شد و چندانکه احاطت بانجا و اقسام آن بقدر طاقت و امکان

مقابله ... ۹۲۸ ... شد

بهتر از ان نباشد که بچهارم خانه پیل اید شاه
سیاه اگر نزدیك وزین سرخ اید شاه سرخ نیز
بنزدیك وزین سیاه اید و قایم شود بس شاه
سیاه را از خانه پیل بدوم خانه پیل اید تا شاه سرخ
بخانه چهارم اسب خود در رود و شاه سیاه نزدیك وزین
سیاه اید شاه سیاه درمیان هر دو وزین نشیند
تا شاه سرخ دور شود بس وزین بردارد و غالب شود

صورتی دیگر بازی سیاه راست و او برد
سیاه رخ بچهارم خانه خود اید و شاه خواهد سرخ
بضرورت رخ درعری کشد شاه سیاه بسیم خانه پیل
اید و رخ رایگان رها کند اگر سرخ رخ رایگان بردارد
بفرزین شه مات شود و اگر نه رخ سرخ رایگان برد
و بهر وجه که باشد مغلوب کردد صورتی دیگر
بازی سرخ راست و او برد سرخ اگر برخ ان

پیاده سیاه را که بدویم خانه اسب است بردارد سیاه
شاه را بچهارم خانه پیل ارد اگر سرخ رخ را برخ بردارد
شاه سرخ همان تواند کرد که بدویم خانه پیل اید شاه
سیاه بچهارم خانه پیل رود بهمه حال شاه سرخ به پیاده
خود رسد و سیاه را برد صورتی دیگر بازی
سیاه راست و سرخ می برد سیاه برخ شاه کوید شاه
سرخ هر جا که رود اسب بچهارم خانه شاه خواهد

شاه بهر جا که رود اسب بسیم خانه پیل رود سرخ
بدان رخ دویم خانه اسب است بدویم خانه رخ شاه
خواهد سیاه رخ را با اسب بردارد بس سرخ به پیاده
که بسیم خانه اسب است شاه خواهد مات شود
صورتی دیگر بازی سیاه راست و او برد سیاه
بدان اسب که بسیم خانه پیل است بچهارم خانه
اسب خواهد سرخ بناچار انرا بردارد سیاه ان رخ
که بخانه پیل است بسیم خانه پیل شاه خواهد برایگان شاه رخش بردارد سیاه بدان رخ که بخانه فرزین است بسیم
خانه شاه اید و شه مات کوید صورتی دیگر بازی سرخ راست و می برد سرخ بدان رخ که بدویم خانه

رخ است بدویم خانه شاه اید و شاه خواهد سیاه بضرورت ان رخ را بفرزین بردارد سرخ بدان پیاده
که بسیم خانه فرزین است شه مات کوید صورتی
دیگر هر که بازی قایم باشد درین قایم
منصوبه اینست که سیاه نکذارد که سرخ او را شاه
دهد و هر کاه که بچنین باشد که نهاده است
و بازی سیاه را بود فرزین بسیم خانه اید و از سرخ
شاه خواهد سرخ هر جا که رود فرزین بجای اولین
خود باز اید قایم باشد صورتی دیگر بازی

سیاه راست و قایم باشد سیاه سرخ هر کدام که باشد سرخ
را شاه دهد سرخ را بیل برکشد سیاه ان دیگر رخ بیازد
و بدوم خانه رخ بنهد برابر رخ سرخ اگر رخ سیاه را بردارد
با رخ دیگر سیاه پیل را بردارد و شاه کوید بر اسب برابر دارد
قایم شود و اگر سرخ رخ سیاه بردارد و بضرورت از ان در حجره
شاه سیاه بیرون اید و غالب کردد والا بطریق اول قایمست
صورتی دیگر هر که بازی سیاه قایم کند درین قایم

منصوبه است که شاه سیاه از خانه پیل بدویم خانه پیل اید
البته بیرون نرود ازین دو خانه و هر کاه که اسب ازین دو خانه یکی را
نکاه دارد و سیاه پیاده بیازد بضرورت قایم باشد صورتی
دیگر بازی سیاه راست و او میبرد سیاه ان
پیاده را که در چهارم خانه اسبست بالا کند و شاه خواهد
سرخ چاره دیگر بجز انکه بخانه اسب اندازد و برخ سیاه که بسیم
خانه اسبست بخانه اسب شاه خواهد سرخ بضرورت پیل را

درعری کشد از رخ سیاه که در خانه رخ است بیازد
و در خانه رخ خصم نهد و شاه کوید تا او برایگان
بردارد بدین رخ پیل بردارد شه مات شود
صورتی دیگر بازی سرخ راست و سیاه برد
سرخ رخ را بر بالا رود و سیاه ان پیاده را که در چهارم
خانه پیل است بالا کند سرخ نتواند کرد الا انکه بخانه
پیل اید و شاه کوید سیاه فرزین درعری کیرد سرخ
هر چه خواهد بیازد و سیاه به پیاده که در چهارم خانه اسب است یکخانه بالا رود سرخ بضرورت بخانه اسب اید

و بر پیاده نشیند سیاه بهمان پیاده شاه گوید سرخ برخ پیاده را بردارد شاه و فرزین بسیم خانه اسب اید سرخ را
هیچ بازی نماند جز اینکه فرزین را با پیاده را برخ بردارد
پس سیاه غالب شود صورتی دیگر بازی سرخ راست
وهم او برد سرخ بدان رخ که بدوم خانه رخ است بدوم
خانه فرزین شاه خواهد اگر سیاه رخ را باسب یا فرزین
بردارد بدان پیاده که بدوم خانه پیل است شاه خواهد
شاه بجانه خود رود و اسب سرخ بسیم خانه فرزین شاه
گوید مات باشد و اگر در اول سیاه رخ را باسب یا فرزین بر
ندارد و خود زود بهمان اسب شه مات باشد ۵

[illegible] در احوال نرد بدانکه هیچ
وضعی از اوضاع عالم از ملاعب مناسبتر و نزدیکتر باوضاع
عالم از وضع نرد اتفاق نیفتاده زیرا که دو یار کعبتین
در طاسک وظهور نقوش مختلف که مبادی بازیها
متنوع اند بمثابه سیر افلاک و سیارات است که مبادی
ادوار حدوث حادثات اند و ارباع بساط او که محل ظهور
انواع افاعیل اند بمثابه عناصر اربعه که ماده اصناف موالید اند یا خود گوییم چنانکه فصول سال چهار اند
بساط را نیز چهار قسم متساوی کردند و آنکه او را به بیست و چهار قسم متساوی کردند بنا بر آنست که ساعات شب
و روز بیست و چهار اند و عدد مهره سی نهادند بنا بر آنکه ماهی سی روز است و باعتبار روز و شب یک نیمه از آن سپید
کردند و یک نیمه سیاه و عدد کعبتین سه نهادند بنا بر آنکه حرکات اکثر سیارات سه فلک تمام شود ممثل و خارج المرکز و تدویر
ماخوذ بنا بر آنکه وجود کواکب و حرکات بعد از سحر محقق شود واجب الوجود تعالی و تقدس و عقل کل و فلک و در
کعبتین در مقابل یک نقطه شش نهادند و در مقابل دو پنج و در مقابل سه چهار بنا بر آنکه خواستند نقش را از بالا و
زیر چون جمع کنند هفت که عدد سیارات است تجاوز نکند و شک نیست در آنکه اگر در هر جهتی هفت نقش کردندی نقوش
مختلفه صورت نبستی بر طریقه کردند که دایما آن هفت مرعی باشد و نقوش مختلف نماند و کعبتین را شش سو کردند بنا
بر آنکه جهات شش اند و حکمت در آنکه مهره چون دو شود از زدن سلامت یابد تعلیم اشفاق و معاضدت مردم است
مر یکدیگر را تا هر که عاقل باشد پند گیرد و بداند که در دنیا بی معاضدی و معاونی زندگانی میسر نشود و عدد منوبات بر هفت
نهادند فرد و زیاده و سه تا ده هزار و خانگیر و طویل و مضوبه و چون از هفت تمام شود باز از سر گیرند بنا بر آنکه ادوار
باعتبار کواکب سیار هفت اند دور زحل دور مشتری دور مریخ دور شمس دور زهره دور عطارد دور قمر
و هر وقت دور قمر باخر رسد باز ابتدا از دور زحل کنند و منجمان ایمعنی در ترتیب حمل و غیره اعتبار کنند و آنکه عدد حصل
زیاده از هفده نباشد بنا بر آنست که عدد منازل دور ترین مهره از خانه خود هفده است چه خانه که او در آنجاست
چنانکه معهود است حساب نکنند و از آنجا تا سر کوچه ربع هر یک از مقام هفده باشد بر بعد هر منزل حصلی گرفتند

و نرد را یک نقش کعبتین از هیجده درنگذرد و همیشه تا دمقه بزرگان پوشیده نباشد
در استخراج ضمایر اگر شخصی دو انگشتری یکی از زر و یکی از نقره در هر دو دست گیرد و سؤال کند که بگو انگشتری زر
در کدام دست است و انگشتری نقره در کدام بگویید تا آن دست که انگشتری زرین باشد عددی زوج بگیرد و با آنکه
نقره باشد عددی فرد چون این گرفته باشد بگویید تا آنچه در آنکه با دست راست است در زوج ضرب کند و آنرا که در
دست چپ است در فرد و هر را جمع کند و تنصیف کند پس اگر کسری باشد زر در دست راست است و نقره در دست
چپ و اگر کسر نباشد بعکس آن و باید که عدد اندک گیرد تا حساب آسان بود اگر کسی عددی ضمیر کند و خواهد که بداند که آن
چنداست بگویند تا آن عدد را بدو نیمه کند و بپرسد که کسر دارد یا نه اگر کسری باشد بگویند تا آنرا تمام کند و از برای آن
عددی گیرند که ضمیر کرده بود و بار دیگر بگویند تا مجموع را دو نیمه کند و دیگر باره بپرسند که کسر دارد یا نه اگر کسر داشته
باشد دو عدد جهت کسر و بین بر سر آن یک عدد گیرند و بگویند تا آن یک نیمه را صحیح بر سر مجموع گیرد و جمله را جمع کند و نه نه
طرح کند تا کم از نه بماند و در برابر هر نه چهار عدد گیرند و آنعدد را که در کسور حاصل شده باشد بر سر او نهند آن عدد
باشد که ضمیر کرده باشد مثلا یازده عدد ضمیر کرده بود چون بدو نیم کند کسر داشته باشد آنرا صحیح کند تا شش شود و بر سر
یازده نهند و یکعدد از برای کسر اول نگاه دارند و آن بیست و شش را نه نه طرح کنند به هر یکی چهار بگیرند هشت حاصل
شود سه را که از برای کسور گرفته بودند بر سر آن نهند یازده شود مثال دیگر که کسر نباشد هشت
ضمیر گیرد چون بدو نیم کرد کسر نداشت یک نیمه را آنچه اول گرفته بود افزود دوازده شد بدو نیمه کرد هم کسر
نداشت شش را که نیمه بود باز بر مجموع افزود هیجده شد و نه طرح کرد و به هر یکی چهار گرفت هشت که ضمیر بود
حاصل شد اگر پرسند که شخصی در باغی رفت که هشت در دارد و چند سیب برداشت که بر هر در چون
رسید نیمه آنچه با او بود بداد و وقتی که بیرون آمد یک سیب با او بیش نبود آن سیب با چند بوده باشد آن دویست و
پنجاه و شش بوده باشد و اگر از آلات شطرنج یا غیر آن از چیزهایی که از یکدیگر متمایز باشند سه قطار بنهند هر
قطاری نه عدد پس بگویند تا یک کس یا بیشتر از جمله آن بیست و هفت عدد یکعدد را ضمیر کند و از هر یک به
پرسد که آنچه ضمیر کرده است که از جانب دست راست باشد میم رقم نهند و قطار میان را الف و قطار دست چپ را
لام و اگر ضمیر کنندگان بسیار باشند نام ایشان بنویسند و علامت هر قطار که در وی ضمیر آنکس باشد الحروف که در زیر
نام قطار دست چپ باشد بالا نهند و آنچه از قطار میانین در میان و آنچه از قطار دست راست در زیر و بدین ترتیب از آن
سه قطار کنند و دیگر باره بپرسد که ضمیر تو در کدام قطار است و علامت آن قطار در پهلوی الحرف که اول نهاده باشند بنهند
تا هر یک را دو حرف حاصل شده باشد پس بار دیگر آن قطارها را بوجهی که اول نقل کرده بود نقل کند بر سه قطار دیگر باز
بپرسد که ضمیر تو کدام است چون قطار معین شود از این بیت که ملک سنا ماء مملکة المعالی
اقر للهو لا لمال که نه کلمه نهاده اند به عددی کلمه بگیرد به هر جا که آن دو حرف در اول کلمه باشد آنچه که آن
کلمه بر روی آنچه ضمیر آنکس باشد والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب

رب اختم بالخیر واجعل عاقبة امری الی خیر توفنی مسلما
الحقنی بالصالحین با تمام رسید بعنایت الحمید بعون الله
[illegible] بتاریخ غره شهر صفر ختمه [illegible]
السنه [illegible]